

جستجوی حقایق تاریخی در داستانهای ملی ایران

سرگذشت ملتی که از قرن‌ها پیش در سراسر حوادث بزرگ زیسته و پنجه در پنجه دشواریهای گوناگون در انداخته است مطلبی نیست که با چند ماخذ محدود بسامان رسد و آسان بدست آید. این سرگذشت پر حادثه را که مقرون بکوششهای مداوم در راه ایجاد و نشر نهضت‌های فکری و هنری بوده است باید از راه‌های مختلف تنظیم کرد.

سنگ‌ها و سفال‌ها و سنگ‌نوشته‌ها و کتاب‌هایی بزبان‌های مختلف عالم از زبان‌های هندی و هیتی و اوراتی و آشوری و ایلامی و عبری و یونانی و رومی و ارمنی گرفته تا زبان‌ها و ادبیات معروف هزاره اخیر و تمام زبان‌ها و لهجه‌هایی که از عهد زرتشت تا امروز در ایران رواج یافته است باید در تنظیم چنین تاریخ پرماجرائی مورد استفاده قرار گیرد و از اکتفاء بیک دسته از آنها دون منابع دیگر، تا بتوان خودداری شود.

دشواری کار مخصوصا هنگامی بیشتر بچشم می‌خورد که با دوره‌های بسیار کهن از چنین تاریخ پر دامندای مواجه باشیم و در همین جاست که اکتفاء بمنابع خاص ممکن است ما را برس دوراهی دشواری قرار دهد.

اختلاف بزرگی که میان دوروش تاریخ نویسی قدیم و جدید درباره ایران ملاحظه میکنیم از همین اکتفاء بیک دسته معین از منابع ناشی شده است. تلمذتی در مغرب زمین تاریخ ایران از دوره حکومت مادها و در مشرق زمین از هوشینگکه (Haoshangha) ملقب به پرات (Panadhata) یعنی هوشنگ پیشداد آغاز میگشت و بدین ترتیب دو راه متباعد از یکدیگر پیدا میشد که سرانجام دریای مقارن با حمله اسکندر مقدونی بنحومیهی بهم می‌پیوست و اکنون چندگاهی است که تاریخ نویسان ما با اکتفاء بمنابع غربی و ماخذی که از ملل قدیم آسیای غربی و شمال غربی موجود است تاریخ ایران را تقریبا از همانجا شروع می‌کنند که هرودت آغاز کرده است و مطلقا با اطلاعاتی که از ماخذ قدیم ایرانی بدست می‌آید اعتنا ندارند.

آیا واقعا آنچه نیاکان ما درباره تاریخ اجداد خود نوشته‌اند باطل است و در برابر آنچه نویسندگان یونانی درباره ما گفته‌اند ارزش و اعتباری ندارد؟ بعقیده من چنین حکمی فاقد ارزش علمی است و مخصوصا با اکتشافات چندسال اخیر باستان شناسان سازگاری ندارد.

این مطلب برای ما روشن است که مهاجرت اقوام آریائی بفلات ایران در یک زمان و از یک راه انجام نگرفت و چند قرن از دور راه اصلی شمال شرقی و شمال غربی ادامه داشت. کار من در این گفتار بحث در کیفیت این مهاجرت‌ها و بر شمردن قبایل مهاجرو یا تعیین تاریخ هر یک از آن مهاجرت‌ها نیست اما این نکته بر همه اهل تحقیق باید روشن باشد که سراسر این اقوام مهاجر را که بتدریج تا حدود قرن چهاردهم پیش از میلاد بر روی فلات ایران مستقر شده‌اند میتوان بردسته قبایل شرقی و قبایل غربی منقسم ساخت همان تقسیم‌ی که عینا درباره زبان‌ها و لهجه‌های ایرانی متداولست و در اثنان علمی آن بحثی نیست.

اقوام غربی آن‌هایی هستند که پیش از قرن چهاردهم قبل از میلاد از ممالک ماوراء دریای مازندران بسرزمین‌های جنوب جبال قفقاز سرازیر شدند و اسم دو قبیله از آنها را در

قرن نهم پیش از میلاد در کتیبه شلم نسر دوم (Shalmenassar II) بصورت آمادای و پارسوآ ملاحظه می‌کنیم.

در این اوان قبیله پارسوآ در شمال اراضی ماد نشین یعنی نزدیک ارومیه زندگی میکرد ولی نمیدانم که آیا این دو قوم همان جنگجویانی بوده‌اند که در حدود قرن چهاردهم قبل از میلاد در سرزمین اقوام میتانی نفوذ یافتند و چهار نام از اسامی خدایان آنان یعنی (میترا) و (ورون) و (ایندرا) و (ناستی) را در متون هیتی بغازکیو (Boghaskio) ملاحظه می‌کنیم یا نه؟ ولی همین سند بر ما ثابت میکند که قسمت غربی فلات ایران پیش از قرن چهاردهم قبل از میلاد بوسیله قبایل ایرانی مسکون شده و رابطه این قبایل با اقوام آنسوی مرز های غربی فلات ایران از یکهزار و پانصدسال پیش از ولادت مسیح یعنی در حدود سه هزار و پانصد سال پیش آغاز یافته بود.

این اقوام دیرگاه با دولتهای میتانی و هیتی و آشوری و امثال آنها در مبارزه بودند تا سرانجام بتشکیل دولت وسیع مادی از سال ۷۰۸ پیش از میلاد و تشکیل شاهنشاهی هخامنشی از سال ۵۵۰ پیش از میلاد توفیق یافتند و بر اثر تسلط بر تمام آسیای غربی و شمال غرب رابطه آنها با اقوام یونانی آسیای صغیر آغاز شد و از همین راه داستان آنان در متون یونانی راه جست و تاریخ ایران با نام و نشان ایشان آغاز شد.

اما آنچه از آثار هیتی تا اثر هرودت و جانشینان یونانی وی بدست می‌آید فقط سرگذشتی است از کوششهای دسته غربی ایرانیان برای رهایی از تسلط بیگانگان و تشکیل دولت زورمند مادی و پارسی، نه مربوط بهمه فلات ایران که تا قلب آسیا و فلات پامیر و کوههای سلیمان و سواحل دریای عمان امتداد دارد، و حتی بمقیده من دولتهای مادی و سپس هخامنشی جانشین و دنباله دولتهایی از ایران بودند که قبایل دیگر ایرانی دیرگاهی پیش از آنان در نواحی شرقی فلات ایران ترتیب دادند و شمه‌یی از سرگذشت پادشاهان بزرگ آن دولتها را از قطعات کهن اوستا بعد ملاحظه می‌کنیم.

دسته شرقی ایرانیان شعبی از اقوام هندو ایرانی هستند که بخشی از آنان مدتها در سرزمینهای قدیم خود در آسیای مرکزی برجای ماندند و بخش دیگری از آنان از راهی که در فرکرد اول و نوبد یاد ملاحظه میکنیم بتدریج از «اثرین و اجه» بجانب مغرب و جنوب روانه شدند و سغد و مرو و بلخ و نسا و هرات و کابل و گرگان و زرننگ و دیگر نواحی مشرق را مسکون ساختند. ازین اقوام قبایل معروف ائیری و توئیری و سئیریم و داه و سک و نظایر آنها را می‌شناسیم و از راه ماخذ ایرانی و غیر ایرانی از آنان اطلاعاتی در دست داریم.

از میان همین دسته‌هاست که زردشت پیامبر، سراینده گاتاها در حدود اواخر قرن یازدهم تا اوایل قرن دهم قبل از میلاد ظهور کرد. اهمیت سیاسی این دسته در ایجاد حکومت های محلی شرقی و جنگهای متمادی آنها بآریایان و سکاهاست که عوامل و مواد اساسی تاریخ داستانی و حماسه‌های ملی ایران از آنها نشأت کرده‌است. این قبایل هم مانند قبایل غربی تشکیلات سیاسی و تاریخی داشتند منتهی قسمتی از تاریخ آنها غیر مکتوب و شاید کمی از آن مکتوب بود و بهمین جهت خیلی زود با عناصر داستانی مخلوط شد و هنگام تدوین صورتی درآمد که نشانه‌هایی از آن را در یشتها و یسناها می‌بینیم و قسمت مهم و مشروح آنها را اگر چیتزدات نسک و سوتگر نسک از کشاکش حوادث مصون میمانند منتهی اوستا هم در آنها بیابیم.

اما این دسته از قبایل و سلاطین مشرق ایران بر اثر بعد مکان و خاصه در نتیجه آنکه میان آنان و ممالک واقع در آنسوی مرزهای غربی ایران بیابانهای وسیع مرکزی فلات ایران فاصله بود. با ملل غربی مانند بابلیان و آشوریان و بعد از آنها با یونانیان خیلی دیر ارتباط

یافتند و قدمت رابطه آنان با ملل مغرب بدرجهای نبود که در منابع تاریخی آنان بعنوان اولین دسته‌های تشکیل دهنده سلطنت در ایران ذکر شوند. ولی این عدم اطلاع دلیلی برای انکار وجود تشکیلات و تمدن و پادشاهی خاص در ایران شرقی پیش از دوره برخورد دسته غربی ایرانیان با ملل مغرب نمیشود و بنابراین نباید تاریخ پادشاهی را در ایران بدوره‌ی موقوف ساخت که قبایل غربی ایران در پایان قرن هشتم پیش از میلاد آغاز کرده‌اند بلکه باید آنرا تابعه‌ی بالا برد که روایات ملی ایران و حتی روایات ملی و دینی هند و ایرانی ما را بدان راهبری میکند.

درست است که دوره رجال هند و ایرانی مانند جمشید و فریدون و یارجال دیگری از قبیل هوشنگ و تهمورث و فرزندان فریدون و تقسیم جهان میان آنان پراست از اشارات داستانی، ولی حتی درین عناصر داستانی هم نفوذ حقایق تاریخی مشهود است و اگر هم بعضی از آنها جنبه اساطیر محض داشته باشد باید از آنها بعنوان ریشه مطالب تاریخی استفاده کرد. از راه تحقیق ثابت میشود که (پردات) لقب هئوشینگه که ضمناً عنوان عمومی اولین دسته پادشاهان ایران شرقی شده جزمهان پاراداتس (Paradates) عنوان نخستین سلسله شاهان سکائی یا مهمترین سلسله شاهان آن قوم نیست که هرودت در کتاب چهارم بندهای پنجم تا هفتم بصورت حرف (پارالاتس Paralates) ذکر کرده و تأسیس آنرا از قول سکاهای جنوب روسیه تا هزارسال پیش از حمله داریوش بر قبایل سا (یعنی سال ۱۵۱۴ پیش از میلاد مسیح) بالا برده است. یکی از دو برادر کولا خسایوس مؤسس سلسله پاراداتس آریوخسایوس است. خسایوس درین اسامی بمعنی شاه و باخشای (Xshaia) و خشایش (Xshyathya) در زبانهای ایرانی از یک ریشه است و کلمه آریو (Arpo) یادآور است اوروپ (Urupa) است که بسا لقب تخم Taxma تشکیل کلمه تخم اوروپ Taxma Urupa یعنی تهمورث را می‌دهد.

وجود بیم (Yima) پسر ویونگهونت (VivanghWant) در اوستا بدرستی یادآور نام بیم (Yama) پسر ویوسونت (VivasWant) در ادبیات سانسکریت، و داستان ثرات اون (Thraetaona) پسر اونیوه در اوستا و جنگ او با اژدهای سه پوزه شش چشم (دهاک) همانست که در ادبیات ودائی بصورت تری‌ننه پسر آبتیه (نظیر آبتین) و مبارزه او با اژدهای سه سر و شش چشم موسوم به داس ملاحظه میشود.

داستان تقسیم جهان میان سه پسر فریدون که دارای سه اسم مأخوذ از نام سه قبیله از قبایل هند و ایرانی است، عیناً با داستان تقسیم جهان میان سه پسر کولاخسایوس سکائی شباهت دارد و نشان از آگاهی مبهم هند و ایرانیان قدیم نسبت بدنیای اطراف خود می‌دهد. درین داستان ارج و تورچ و سرم اسمهایی هستند که از نامهای آئیری ساکنان آئیرین، و توئیری ساکنان توئیرین و سئیریم ساکنان سئیریمین (یعنی همان سوروماتهای تاریخ هرودت) مأخوذ شده‌اند و داستان جنگهای خونین آنان یادآور کشمکشهایی است که این سه قوم بزرگ هند و ایرانی مدت‌ها بر سر تملک نواحی شمال شرقی باهم داشتند.

وقتی بدوره کیانیان در اوستا و تاریخ داستانی ایران برسیم وضعی روشن‌تر در برابر خود می‌یابیم. کوششهایی که برخی از محققان در ایجاد وحدت میان کیان و هخامنشیان کرده‌اند قبایل قبول نیست و در حقیقت مبتنی است بر پذیرفتن این اندیشه که زردشت در قرن ششم میلادی می‌زیسته و معاصر و یشتاسپ پدر داریوش بوده است و حال آنکه قرائن موجود در گاتاها و امارات دیگری که از قطعات کهن اوستای موجود برمی‌آید ما را بنظر خسانتوس لودیائی (Xawtos de Lydie) نزدیک می‌کند که می‌گفت زردشت شصده سال پیش از عهد خشایارشا می‌زیست یعنی در حدود اواخر قرن یازدهم قبل از میلاد، و نیز باین نکته می‌کشاند که منشاء و مولد و محل دعوت زردشت در مشرق ایران بوده است نه در ولایت ماد بزرگ یا کوچک.

تردیدی که ممکن است بر بعضی محققان درباره وجود زردشت دهد از قبایل همان تردیدها بیست که شکاکان درباره وجود مسیح کرده اند . بهر حال آنکسی که گاتاها را با آن زبان کهنه در یک دوران کهن سرود و برجای گذاشت همانست که درین سطور مورد توجه ماست و اوست که در اواخر قرن یازدهم قبل از میلاد می زیست و پادشاه معاصر و حامی خود ویشناسپ در گاتاها خطاب کرد و با اوسخن گفت و از خاندان او و خود در آن سرودها نامبرد .

از جانبی دیگر میدانیم که در فهرست پادشاهانی که در اوستا با عنوان کوی یعنی شاه آمداند ویشناسپ آخرین آنانست . ترتب لفظی و معنوی این کویان غالباً بنحویست که میتوان پذیرفت ایندسته از امرای مقتدر شرقی ایران که بعد از دوره مهاجرت آریائیان با ایران شرقی میزیسته و گاه حدود تسلط خود را از ری تا دره سند می کشانیده ، و مدتها با قبایل آریائی مهاجم بنام توئیری و سایر قبایل در نبرد بوده اند ، از کوی کوات تا کوی ویشناسپ با ترتیبی که در ماخذ دوره ساسانی و در خداینامه و سیرالملوکها و شاهنامهها بنحو ناقصی نشان داده شده است : بنوبت قدرت یافته و بر بعضی یا همه نواحی مشرق ایران حکومت کرده اند و اگر پایان دوره آنانرا در اوستا مصادف با عهد ظهور زردشت یعنی اواخر قرن قبل از میلاد بدانیم باید دوره فرمانروایی آنان از حدود سیزده قرن قبل از میلاد مسیح آغاز شده باشد ، و اگر چنین است ایرانیان شرقی هم مانند ایرانیان غربی تا چندگاه پس از مهاجرت بفلات ایران هنوز تشکیلات حکومتی درست نداشته و حکومت واحدی بوجود نیآورده بودند تا بر ناحیه نسبتاً بزرگ و عشایر نسبتاً متعدد فرمانروائی داشته باشند . البته سرگذشت کویان در قطعات قدیم اوستا غیر از آنست که در متون متأخرتر و خاصه

در متهای دوره ساسانی و متون عربی و فارسی دوره اسلامی می بینیم در این منابع اخیر برای کویان مذکور در اوستا نظم تاریخی بیشتری ایجاد کرده و داستانهای متعددی را در شرح سلطنت آنان وارد ساخته و بهمین سبب گاه مجبور شده اند بدانان عمر خارق العاده ای بدهند . از طرفی دیگر بسیاری احوادث و شخصیت های عهد اشکانی از قبیل خاندان گودرز و کشمکشها و مناقشاتی که با واردنس و اردوان و ولکش داشته اند ، و داستان جنگ گودرز با کوشانیان و امثال آنها در تضاعیف داستانهای آن سلسله راه یافت و از طرفی دیگر تشکیلات و سازمان حکومت دوره اشکانی یعنی ملوک طوایف آن عهد و دخالتی که خاندانهای نیه و مذن پهلوانی یعنی پارتی در امرا شاهنشاهی اشکانی و دفاع از آن بر عهده داشته اند در سرگذشت سلسله کیانی منعکس گردید .

مطلب مهمتر دیگر آنکه پایان دوره کیانی در اوستا منشاء تقارنی شده است میان پادشاهان آن سلسله و اواخر سلطنت هخامنشیان در ایران و نقطه این اقتران سلطنت بیمن ملقب به کی اردشیر و منعموت بدر از دست است که در فهرستهای موجود در اوستا در زمره متعلقان و باز بستگان کوی ویشناسپ است ولی در روایات موجود و مربوط بسلسله کیانی بجان شیمی گشتاسپ رسیده و با اردشیر اول یکسان شده و القابی از قبیل اردشیر ، طویل الباع ، طویل الیدین و دراز دست ، دراز انگل و مقروش برای او آمده و بعضی از اعمال شاهان هخامنشی از قبیل باز فرستادن یهود بباور شلیم در التنبیه مسعودی و اختیار زنی یهودی در عیون الانباء و لشکر کشی بیونان تاریخ سنی ملوک الارض و امثال اینها همه بمعهد او انتساب یافته است .

منظور من از این بحث فعلاً نشان دادن عناصر متعدد تاریخی در داستانهای ملی ایران نیست زیرا چنین فرصتی را در دست ندارم بلکه مقصود من آنست که وجود آنچه امرات و قرائن تاریخی در داستانهای ملی ایران که انعکاسی از تاریخ قسمت شرقی فلات ایران در عهد مقدم بر سلسله مادی و هخامنشی است و بعضی از آنها حتی در داستانهای مربوط بشاهنشاهان غربی مانند کوروش نفوذ کرده .

دلیلی باهر است بر اینکه اکتفاء ما بمنابع غربی و ذکر تاریخ آن سمت از ایران برای همه ایران ، و نابوده انکاشتن آنچه اطلاعات سودمند که از روایات هندو ایرانی و ایرانی بر می آید ، و مسلماً اصالت بیشتری در نمایان شدن افکار و عقاید و روحیات و فرهنگ ایرانیان قدیم دارد مطلقاً صحیح نیست .